بسم الله الرحمن الرحیم

لفظ ولایت ومشتقات آن در قرآن

سید عبد الحسین موسوی نیا

چکیده :

معانیِ ولایتی که در قرآن آمده، از نصرت و یاری و محبّت و سائر اشتقاقات، همه به این أصل بر می‌گردد که: دو چیز با همدیگر آنطور متّحد و یگانه بشوند که تمام حجابها از بین برود، و غیر از ذات و وجود آنها هیچ فاصله و بینونیّتی بین آنها نباشد، بطوری که هر چه بین آنها باشد از خودشان باشد.و کمال حقیقی إنسان هم که ولایت است، همین است که مؤمن می‌رسد به جائی که بین او و بین پروردگار به هیچ وجه من الوجوه فاصله و حجابی نیست غیر از ذات خودِ إنسان و ذات پروردگار.همچنین لفظ مراد از لفظ ولی در فرهنگ اسلامی عبارت است از این که یک شخص در کنار شخص دیگر قرار گیرد، برای به عهده گرفتن برخی کارها و برطرف کردن برخی نواقص و کمبودهای او. در مسأله ولایت و حکومت می‌توان مبنا را بر اصل اولی «لا ولایهٔ لاحد علی احد» قرار داد، اما در مقابل آن آیات متعدد قرآن و چهار اصل عقلی وجود دارد که بر اساس آن ثابت می‌شود ولایت خداوند و کسانی که از جانب وی به حکومت منصوب شده‌اند بر اصل اولی مقدم است. ولایت بر دو گونه است

۱- ولایت تشریعی۲- ولایت تکوینی.
۲- منظور از «ولایت تشریعی» همان حاکمیت قانونی والهی است.امّا منظور از «ولایت تکوینی» آن است که کسی بتواند به فرمان و اذن خداوند در جهان آفرینش و تکوین تصرف کند. از بعض آیات به روشنی استفاده می‌شود که «ولایت تکوینی» از دیدگاه قرآن مجید امری است ممکن و قابل قبول. هر چیزی که انسان نسبت به آن سلطه و ولایت دارد و به مصلحت خود تشخیص می‌دهد، چه در مسائل مربوط به جان و یا مال، ولایت پیامبر اکرم (ص) نسبت به آن شدیدتر و قوی‌تر است.

واژگان کلیدی : ولایت، مولی، ولی، ولایت تکوینی، ولایت تشریعی

مقدمه

هدف : یکی از اهداف این مقاله پی بردن به مراد جدی خداوند متعال از استعمال کلمه ولایت و اشتقاقات ان در قران است. همچنین به مناسبت از بحث ولایت، بیان می شود که به چه دلیل حکومت بر مردم فقط برای خداوند و کسانی است که از جانب وی به حکومت منصوب شده اند.

ضرورت : یکی از الفاظی که در مباحث علوم اسلامی باید به دقت مورد بررسی قرارگیرد کلمه " ولایت " است , زیرا که این کلمه و مشتقاتش از ان دسته کلماتی می باشند که در قران و روایات بسیار پر استعمال هستند. خیلی از مسلمانان این کلمه را می شنوند و حتی ان را استعمال می کنند در حالی که هیچ توجهی به معانی دقیق این لفظ ندارند.

لکن بحث از این کلمه در میان شیعیان که ولایت ائمه اطهار علیهم السلام را از اصول مذهب خود می شمارند می باشد از ضرورت بیشتری برخوردار است , خصوصا این که در موارد متعددی , اثبات ،حقانیت تشیع، به شناخت و درک معنای این لفظ گره خورده است.

همچنین ضرورت اشنایی با بحث های مهمی از قبیل بحث از اقسام ولایت و این که ولایت معصومین در طول ولایت خداوند متعال است روشن و غیر قابل انکار است.

فصل اول: پژوهشی در معنای لغوی کلمه ولایت

ان چه که به یک پژوهش اعتبار می دهد استفاده از معاجم اولیه است . زیرا که اصلی ترین وظیفه معاجم لغت , بیان گزارش معنای صحیح الفاظ است و با توجه به این که معاجم اولیه , معاجمی هستند که مولفین ان ها با عرب اصیل ارتباط داشته و شرح کلمات را از ان ها گرفته اند , در نتیجه بهترین گزارش معنایی , مربوط به چنین معاجمی است . منابع معاجم اولیه عرب اصیل و کتب قبل از ان ها می باشد که به دست ما نرسیده است .[۱]

در معجم العین[۲] مولی را به معنای ازاد کننده و هم قسم و ولی امده است و ولی را به معنای صاحب نعمت بیان نموده است .

یکی دیگر از معاجم اولیه "جَمهرۀ الغۀ " اثر یکی از قویترین و دقیقترین لغویون عرب یعنی ابن درید است.

او ولایت را به معنای "امارت"و ولی را به معنای "خلاف دشمن "یعنی "دوست" و همچنین "اولین بارانی که بعد از وسمی (اولین باران) می اید " معنا می کند.[۳] او در جای دیگر می گوید : ولی و وَلِیتُ الأمرَ أليه ولايةً حسنۀ. و والیتُ فلاناً موالاۀً و وَلاءً و وِلایۀ.[٤]

یکی دیگر از معاجم اولیه " تهذیب اللغۀ" است . مولف این کتاب , ابو منصور محمد بن احمد ازهری است که مورد اطمینان ترین لغوی در نزد اهل سنت است . او در مورد لفظ ولی چنین می گوید [٥]: ابوعبیده و غیر او ولی را به معنای قرب گرفته اند...واز اصمعی نقل شده که الولی [بر وزن الرّمی] به معنای بارانی است که بعد باران[اول] می اید. [در معنای این قول النبیّ صلی اللّه علیه و سلم: «من کنت مَولاه فعلیٌّ مولاه» او می گوید:] ثعلب، عن ابن الأعرابی: الوَلِیّ: التابع المُحِبّ. و قال فی قول النبیّ صلی اللّه علیه و سلم: «من کنت مَولاه فعلیٌّ مولاه»، أی من أحبّنی و تولّانی فَلْیتولّه... و أخبرنی المُنذری، عن ابن فَهم، عن ابن سلام، عن یونس، قال: المولی، له مواضع فی کلام العرب: منها: المولی فی الدِّین: و هو الولی، و ذلک

---

[۱] . ر . ك . محمد ملكي نهاوندی , اموزش مفردات قران , احادیث و لغت عمومی عرب ,چاپ اول ,قم , انتشارات وثوق ,۱۳۹۲, ص۷۸

[۲] . العین نزدیک ترین معجم به عصر جاهلی است و اولین معجم کامل زبان عربی است که توسط خلیل بن احمد فراهیدی تالیف شده است . خلیل بر ادبیات و لغت عرب و علم اصوات تسلط داشته است .سیبوبه و اصمعی از شاگردان او شمرده شده اند . این ویژگی ها سبب شده که معجم او در میان معاجم اولیه از برتری ویژه ای بر خوردار باشد . او در مورد لفظ " ولی" می گوید : ولي: الْوَلَايَةُ: مصدر الموالاة، و الْوَلَايَةُ مصدر الوالي. و الْوَلَاءُ: مصدر المولى. و الْمَوَالِي: بنو العم. و الْمَوَالِي من أهل بيت النبي صلى الله عليه و آله و سلم من يحرم عليه الصدقة. و الْمَوْلَى: المعتق و الحليف و الولي. و الْوَلِيُ: ولي النعم. و الْمُوَالاةُ: اتخاذ المولى، و الْمُوَالاةُ أيضا: أن يوالي بين رميتين أو فعلين في الأشياء كلها. و تقول: أصبته بثلاثة أسهم وَلَاءً. و [تقول]: على الْوَلَاءِ، أي: الشيء بعد الشيء. و الْوَلِيُ: المطر الذي يكون بعد الوسمي، [يقال]: وليت الأرض وليا فهي مولية، و قد ولاها المطر و الغيث. قد ولاها المطر و الغيث. (كتاب العين، ج۸، ص: ۳٦٥)

[۳] . او چنین می گوید : ولي و الولاء: مصدر والَيْتُ بين الشيئين مُوالاةً و ولاءً. و الوَلاء: مصدر مَوْلًى بَيِّن الوَلاء. و الولاية: الإمارة. و الوَليّ: خلاف العَدُوّ. و الوليّ: المطرة بعد الوَسْميّ؛ وُلِيَتِ الأرضُ فهي مَوْلِيَّة، إذا أصابَها الولِي.(جمهرة اللغة، ج۱، ص: ۲٤٦)

[٤] . جمهرة اللغة، ج۲، ص:۹۹۰

[٥] . تهذيب اللغة، ج۱٥، ص: ۳۲۱

قولُ اللّه تعالی: ذٰلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَی الَّذِینَ آمَنُوا وَ أَنَّ الْکافِرِینَ لا مَوْلی لَهُمْ (١١) [محمد: ١١]. و منه قوله صلی اللّه علیه و سلم: «مَن کُنت مَولاه»، أی ولیّه...

نظر سایر معاجم [٦] در مورد لفظ ولی و مشتقات آن :

فیومی در «مصباح المُنیر» گوید: الْوَلْیُ مِثْلُ فَلْسٍ، به معنِیِ قُرب است؛ و در آن دو لغت است :

أوّل: وَلِیَهُ، یَلِیهِ؛ با دو کسره از باب حَسِبَ، یَحْسِبُ؛ دوّم: وَلَاهُ، یَلِیهِ؛ از باب وَعَدَ، یَعِدُ؛ ولیکن لغت دوّم استعمالش کمتر است. و وَلِیتُ عَلَی الصَّبِیِّ وَ الْمَرْأَةِ، یعنی من برطفل و زن ولایت پیدا کردم؛ و فاعل آن والٍ است و جمع آن وُلَاةٌ؛ و زن و طفل را مُوَلَّی علیه‌گویند. و وِلایت و وَلایت با کسره و فتحه به معنِیِ نصرت است. و اسْتَوْلَی عَلَیْهِ‌یعنی بر او غالب شد و بر او تمکّن یافت.

جوهری در «صحاح اللغة» گوید: الْوَلْیُ به معنِیِ قُرب و نزدیک شدن است؛ گفته می‌شود: تَباعَدَ بَعْدَ وَلْیٍ، یعنی بعد از نزدیکی دوری کرد؛ و کُلْ مِمَّا یَلِیکَ، أیْ مِمَّا یُقارِبُکَ. یعنی از آنچه نزدیک تو است بخور.

مطلب را إدامه می‌دهد تا می‌رسد به اینجا که می‌گوید: وَلِیّ ضدّ دشمن است؛ و از همین معنی تَوَلّی‌استعمال شده است؛ و مَوْلَی به آزاد کننده، و آزاد شده، و پسر عمو، و یاری کننده، و همسایه گویند؛ و وَلِیّ به داماد گویند؛ و کُلُّ مَنْ وَلِیَ أمْرَ وَاحِدٍ فَهُوَ وَلِیُّهُ؛ یعنی هر کس أمر کسی را متکفّل گردد و از عهدۀ انجام آن برآید ولیّ او خواهد بود.

باز مطلب را إدامه می‌دهد تا اینکه می‌گوید: و وِلایت با کَسرۀ واو به معنِیِ سلطان است؛ و وِلایت و وَلایت با کسره و فتحه به معنِیِ نصرت است. و سیبویه گفته است: وَلایَت با فتحه مصدر است و با کسره اسم مصدر؛ مثل: أمارت‌و إمارت‌و نَقابت‌و نِقابت. چون اسم است برای آن چیزی که تو بر آن ولایت داری؛ و چون بخواهند معنی مصدری را إراده کنند فتحه می‌دهند .

شیخ فخر الدین طُرَیْحیّ نجفی در «مجمع البحرین» گوید: إنَّ أوْلَی النّاسِ بِإبْراهِیمَ [٧] یعنی أحَقُّهُمْ بِهِ وَ أقْرَبُهُمْ مِنْهُ؛ مِنَ الْوَلْیِ وَ هُوَ الْقُرْبُ. معنِیِ أوْلَی النّاسِ بِإبْراهِیمَ «نزدیکترین مردم به إبراهیم» أحقَّیَّت اوست به او، و نزدیکتر بودن اوست از سائر مردم به آن حضرت؛ زیرا از مادّۀ وَلْیْ است که به معنِیِ قرب می‌باشد؛ و وَلایت‌در گفتار خداوند تعالی: هُنالِکَ الْوَلایَةُ لِلّهِ الْحَقِّ [٨]؛ با فتحه آمده که به معنی ربوبیّت است؛ یعنی در آن روز همگی در تحت ولایت خدا در می‌آیند، و به او إیمان می‌آورند، و از آنچه در دنیا پرستیده‌اند بیزاری می‌جویند. و وَلَایَت‌با فتحه به معنی مَحبّت و با کسره به معنی تَولِیَت و سلطان است؛ و از ابن سِکِّیت وارد شده که: وِلآء‌با کسره نیز همین معنی را دارد. و وَلِیّ‌و وَالِی‌کسی را گویند که زِمام أمر دیگری را به دست خود گیرد و عهده دار آن گردد و وَلِیّ، به کسی گویند که نصرت و کمک از ناحیۀ اوست. و نیز به کسی گفته می‌شود که: تدبیر

[٦] . این بخش بر گرفته از کتاب " ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج١، ص: ١٦ الی ص ٣٠ "

[٧] . صدر آیۀ ٦٨، از سورۀ ٣: ءَال عمران

[٨] . صدر آیۀ ٤٤، از سورۀ ١٨: الکهف

امور کند، و تَمشِیَت به دست و به نظر او انجام گیرد؛ و بر این أصل گفته می‌شود: فلانٌ وَلِیُّ الْمَرْأة، یعنی نکاح آن زن به صلاحدید و به نظر اوست.

و وَلِیِّ دَم‌به کسی گویند که حقّ مطالبهٔ دِیه را از قاتل یا از زخم زننده دارد. و سلطان، ولیّ أمررعیّت است ...

ابن أثیر جَزَری‌در «نهایه» گوید: از جملهٔ أسماء خداوند تعالی وَلِیّ است؛ یعنی ناصر و یاری کننده. و گفته شده است که: معنی آن متولّی إدارهٔ امور عالم و خلائق است که بر همهٔ عالم قیام دارد.

و از جملهٔ أسماء خداوند والی است، و آن به معنی مالک جمیع أشیاء و تصرّف کنندهٔ در آنهاست؛ و گویا که وِلایت‌إشعار به تدبیر و قدرت و فعل دارد؛ و تا وقتیکه تدبیر و قدرت و فعل با هم مجتمع نباشند اسم والی بر آن إطلاق نمی‌شود. تا آنکه گوید:

و لفظ مَوْلَی در حدیث بسیار آمده است؛ و آن اسمی است که بر جماعت کثیری گفته می‌شود؛ و آن عبارت است از رَبّ (مربّی و صاحب اختیار) و مَالِک (صاحب مِلک) و سَیِّد (آقا و بزرگوار) و مُنْعِم (نعمت بخشنده) و مُعْتِق (آزاد کننده) و نَاصِر (یاری کننده) و مُحِبّ (دوست دارنده) و تَابِع (پیروی کننده) و جَار (همسایه) و ابن عَمّ (پسر عمو) و حَلِیف (هم سوگند) و عَقِید (هم پیمان) و صِهْر (داماد) و عَبْد (غلام و بنده) و مُعْتَقْ (غلام یا کنیز آزاد شده) و مُنْعَمٌ عَلَیْهِ (نعمت بخشیده شده)؛ و بسیاری از این معانی در حدیث آمده است، پس لفظ مَوْلَی‌در هر حدیث، به آن معنی که آن حدیث اقتضاء دارد نسبت داده میشود. و هر کس که متصدّی أمری گردد و یا قیام بر آن کند آن کس مَوْلَی‌و وَلِیّ‌آن امر خواهد بود.اینها مطالبی بود که از «نهایهٔ» ابن أثیر نقل شد.

. زَبیدی‌در «تاج العروس» می‌گوید: وَلِیّ معانی بسیار دارد؛ بعضی از آنها مُحِبّ است، و آن ضدّ دشمن است؛ و آن اسم است از مادّهٔ وَالَاهُ یعنی او را دوست داشت؛ و بعضی از آنها صَدِیق‌است، و بعضی از آن معانی نصیراست از مادّهٔ وَالَاهُ یعنی یاری کرد او را

وَ وَلِیَ الشَّیْءَ، وَ وَلِیَ عَلَیْهِ، وِلَایَةً وَ وَلَایَةً، با کسره و فتحه است؛ و یا آنکه با فتحه مصدر و با کسره اسم است، مثل: إمارَتْ و نِقابَتْ، چون اسم است برای آن أمری که متولّی آن شده‌ای، و بر انجام آن قیام نموده‌ای. و بنابراین چون معنی مصدری را إراده کنند، فتحه می‌دهند؛ و بر این گفتار، سیبویه تصریح کرده است.

و گفته شده است که: وِلایت‌با کسره، خِطَّه و إمَارَت‌است؛ و بر این گفتار در «مُحْکَم» تصریح کرده است که همانند إمارَتْ‌است. و ابن سِکّیت گفته است: وِلایت‌با کسره به معنی سلطان‌است.

و پس از آنکه- همانطور که ذکر کردیم- معانی مختلفی برای مَوْلَی‌ذکر می‌کند می‌گوید: همچنین مَوْلَی و وَلِیّ: الَّذِی یَلِی عَلَیْکَ أمْرَکَ؛ یعنی آن کسیکه به عنوان تسلّط و برتری، امور تو را عهده دار و متکفّل گردیده است. و مَوْلَی و وَلِیّ‌هر دو به معنیِ واحد هستند؛ و از همین قبیل است حدیثی که وارد شده است: أیُّمَا امْرَأةٍ نَکَحَتْ بِغَیْرِ إذْنِ مَوْلَاهَا، و بعضی همین حدیث را روایت کرده‌اند که: أیُّمَا امْرَأةٍ نَکَحَتْ بِغَیْرِ إذْنِ وَلِیِّهَا. (از اینجا استفاده می‌شود که مَوْلَی‌و وَلِیّ‌یک معنی دارند.)

تا می‌رسد به اینجا که می‌گوید: و از جملهٔ معانی ولیّ که در أسماء خداوند تعالی آمده است، ناصر است؛ و گفته شده: الْمُتَوَلِّی لِامُورِ الْعَالَمِ الْقَآئِمُ بِهَا؛ یعنی متولّی و عهده دار و صاحب اختیار امور عالم بوده و بر همهٔ عالم قیام دارد، و بر آن امور متمکّن است. و گفته شده که: معنی ولیّ در اینجا والی است. وَ هُوَ مَالِکُ الاشْیَآءِ جَمِیعِهَا الْمُتَصَرِّفُ فِیهَا، یعنی خداوند مالک همهٔ چیزهاست بطور کلّیّ، و تصرّف کنندهٔ در آنهاست بطور عموم...

راغب اصفهانیّ در «مفردات» گوید: الْوَلَآءُ و التَّوَالِی أنْ یَحْصُلَ شَیْئَانِ فَصَاعِدًا حُصُولًا لَیْسَ بَیْنَهُمَا مَا لَیْسَ مِنْهُمَا. «وَلَاءو تَوَالِی بمعنی آن است که: دو چیز یا بیشتر طوری با همدیگر قرار گیرند که چیزی غیر از خود آنها در میانشان وجود نداشته باشد.» و بدین مناسبت وَلَاء و تَوَالِی را برای قُرب مکانی و قرب نَسَبی، و قرب دینی، و قرب صداقت و دوستی و قرب نصرت و یاری، و قرب اعتقادی استعاره می‌آورند.

و وِلایت با کسره به معنی نُصرت، و وَلایت با فتحه به معنی متولّی شدن در امور است؛ و گفته شده: وِلایت و وَلایت همانند دِلالت و دَلالت هستند، و حقیقت آن متولّی شدن بر أمر است. و هر یک از وَلّی و مَوْلَی، در این معنی استعمال می‌شوند، و بنابراین در معنی فاعلی مُوالِی و در معنی مفعولی مُوَالَی گفته می‌شود. وَلیّ بر وزن قَتِیل هم به معنی اسم فاعل «قاتل» و هم به معنی اسم مفعول «مَقتول» می‌آید.

به مؤمن وَلِیُّ اللَه گفته می‌شود؛ و لیکن مَوْلَی اللَه وارد نشده است. و گاه گفته می‌شود: اللَهُ تَعَالَی وَلِیُّ الْمُؤْمِنِینَ وَ مَوْلَاهُمْ. «خداوند متعال، ولیّ مؤمنان و مولای ایشان است». اللّٰهُ وَلِیُّ الْمُؤْمِنِینَ؛ نِعْمَ الْمَوْلَی*؛ فَإنَّ اللّٰهَ هُوَ مَوْلَاهُ

أمّا از نوع أوّل که به معنی فاعل باشد این آیات است: اللّٰهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا [9] «خداوند ولیّ کسانی است که إیمان آوردند.» إنَّ وَلِیِّیَ اللّٰهُ [10] «بدرستی که ولیّ من خداست.» وَ اللّٰهُ وَلِیُّ الْمُؤْمِنِینَ [11] «خداوند ولیّ مؤمنان است.» ذَٰلِکَ بِأنَّ اللّٰهَ مَوْلَی الَّذِینَ آمَنُوا [12] «و این بعلّت آنست که: خداوند مولای آن کسانی است که إیمان آوردند.» نِعْمَ الْمَوْلَیٰ وَ نِعْمَ النَّصِیرُ* [13] «خداوند خوب مولائی و خوب یاری کننده‌ای است.» و اعْتَصِمُوا بِاللّٰهِ هُوَ مَوْلَاکُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَیٰ [14] «خود را در عصمت و مَصُونیّت خدا در آورید؛ زیرا که او مولای شماست؛ و خوب مولائی است.» قُلْ یَا أَیُّهَا الَّذِینَ هَادُوا إنْ زَعَمْتُمْ أَنَّکُمْ أوْلِیَاءُ لِلّٰهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ [15] «بگو (ای پیغمبر): ای کسانیکه طریقهٔ یَهودیّت را اتّخاذ کرده‌اید، اگر چنین می‌پندارید که شما أولیائی برای خدا هستید غیر از مردم، پس تمنّای مرگ کنید.» وَ إنْ تَظَاهَرَا عَلَیْهِ فَإنَّ اللّٰهَ هُوَ مَوْلَاهُ [16] «یعنی اگر آن دو زن (عائشه و حَفْصَه) علیه پیغمبر مُعین و همکار هم گردند، پس بدرستی که خداوند مولای پیغمبر است.» ثُمَّ رُدُّوا إلَی اللّٰهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ [17] «و پس از آن به سوی خداوند که مولای حقّ ایشان است باز گردانیده می‌شوند.»

---

[9] . صدر آیهٔ ٢٥٧، از سورهٔ ٢: البقرة
[10] . صدر آیهٔ ١٩٦، از سورهٔ ٧: الاعراف
[11] . ذیل آیهٔ ٦٨، از سورهٔ ٣: ءَال عمران
[12] . صدر آیهٔ ١١، از سورهٔ ٤٧: محمّد
[13] . ذیل آیهٔ ٤٠، از سورهٔ ٨: الانفال
[14] . ذیل آیهٔ ٧٨، از سورهٔ ٢٢: الحجّ
[15] . صدر آیهٔ ٦، از سورهٔ ٦٢: الجمعة
[16] . قسمتی از آیهٔ ٤، از سورهٔ ٦٦: التّحریم
[17] . صدر آیهٔ ٦٢، از سورهٔ ٦: الانعام

اینها آیاتی است که راغب إصفهانیّ در «مفردات» بعنوان شاهد بر اینکه وَلِیّ و مَوْلَی در آنها به معنی اسم فاعل می‌باشد ذکر نموده و سپس گفته است: و وَالِی که در گفتار خداوند آمده است: وَ مٰا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وٰالٍ [۱۸] «از برای ایشان غیر از خدا هیچ والی‌ای نیست.» به معنیِ وَلِیّ می‌باشد؛ یعنی ایشان غیر از خدا هیچ ولیّی ندارند.

سپس راغب، بسیاری از آیات قرآن را که در آنها نام وَلِیّ برده شده، و نفی ولایت از غیر خدا نموده است، و نهی از اتّخاذ ولایت یهود و نصاری، و ولایت دشمنان خدا کرده، و بسیاری از آیاتی که در آنها مشتقّات این مادّه ذکر شده است، بیان کرده و معنی مناسب آنها را ذکر نموده، و در این معانی مطلب را توسعه و گسترش داده است.

و بعبارهٔ اخری: أصل معنی ولایت در همهٔ این موارد استعمال، محفوظ است، غایهٔ الامر بمناسبت جهتی از جهات، آن معنی أصل را با ضمیمهٔ خصوصیّتی که در مورد استعمال در نظر گرفته‌اند ملاحظه نموده‌اند و آن أصل همان معنائی است که راغب در «مفردات» ذکر نموده است؛ آنجا که در مادّهٔ «وَلْیٌ» گوید: الْوَلاَءُ وَ التَّوَالِی أنْ یَحْصُلَ شَیْئَانِ فَصَاعِدًا حُصُولًا لَیْسَ بَیْنَهُمَا مَا لَیْسَ مِنْهُمَا. «ولاء و توالی عبارت است از آنکه: دو چیز یا بیشتر طوری با همدیگر متّحد بشوند که چیزی غیر از خود آنها در میانشان وجود نداشته باشد.» به این معنی که: بین آنها هیچگونه حجاب و مانع و فاصله و جدائی و غیریّت و بینونت نباشد، بطوریکه اگر فرض شود چیزی بین آن دو وجود داشته باشد، از خود آنها باشد؛ نه از غیر آنها.

مثلًا مقام وحدانیّت و یگانگی که بین بنده و پروردگارش پیدا می‌شود که هیچگونه حجاب و پرده‌ای در هیچ یک از مراحل: طبع و مثال و نفس و روح و سرّ نبوده باشد، این را وَلایت گویند. و مقام یگانگی که بین حبیب و محبوب، و عاشق و معشوق، و ذاکر و مذکور، و طالب و مطلوب پیدا شود بطوریکه أبداً به هیچ وجه من الوجوه جدائی نبوده باشد، آنرا وَلایت گویند.

و بر این أساس خداوند تعالی ولیّ تمام موجودات است در عالم تکوین بطور مطلق، و همهٔ موجودات نیز- بدون استثناء- تکویناً ولیّ خدا هستند، زیرا بین خدا که ربّ است و بین موجودات که مربوبند، حجاب و فاصله‌ای وجود ندارد مگر آنکه آن حجاب از خود آنهاست. و أمّا در عالم تشریع و عرفان، ولایت حقّ اختصاص به کسانی دارد که از مراحل شرک خفیّ بطور کلّی عبور کرده، و از همهٔ حجابهای نفسانیّ گذشته، و در نقطهٔ أصلی و حقیقت عبودیّت قرار گرفته‌اند.

و بر همین میزان است که به هر یک از دو طرف نسبت و إضافه ولیّ گویند؛ یعنی بینونت و غیریّت به کلّی از بین رفته و هُو هُویَّت پیدا شده است. خدا ولیّ مؤمن است و مؤمن هم ولیّ خداست. به مؤمن وَلِیُّ اللَّه می‌گوئیم که جمع آن أَوْلِیَاءُ اللَّه است و خداوند هم ولیّ آنهاست: اللّٰهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمٰاتِ إِلَی النُّورِ [۱۹] وَلِیّ در اینجا بتمام معنی الکلمه بین مؤمن و پروردگار به یک عنایت استعمال می‌شود. و این است حقیقت معنی وَلَایَت!

و از اینجا بدست میآوریم که: أوّلًا : در ولیّ به معنی مفعول ، تمام آثار و خصوصیات وَلِیّ به معنی فاعل مشهود می‌باشد و چون آئینه بدون مختصر خودنمائی و مثل آب صاف، و مانند شیشه بدون اندک خودنمائی، تمام چهرهٔ صاحب صورت را در خود منعکس می‌کند. ثانیاً: تمام مشتقّاتی که از وَلِیّ آمده است، و تمام معانی‌ای که برای آن ذکر شده است، همه بر این

[۱۸] . ذیل آیهٔ ۱۱، از سورهٔ ۱۳: الرّعد
[۱۹] . صدر آیهٔ ۲۵۷، از سورهٔ ۲: البقرة

أساس و روی این میزان است؛ چون لازمهٔ ولایت قُرب است، و قرب هم دارای أنواع و أشکال مختلفی است که در هر یک از مظاهِر قرب و نزدیکی بتمام معنی کلمه، آن حقیقت ولایت، با لحاظ این خصوصیّت قرب ملاحظه شده است.

و علیهذا صحیح نیست که بگوئیم: وَلَایَت‌و وَلِیّ‌و مَوْلَی‌و سائر مشتقّات آنها که در معانی مختلفه استعمال می‌شوند، بنحو اشتراک لفظی است؛ نه، چنین نیست. بلکه بنحو اشتراک معنویّ و استعمال لفظ در همان معنیِ واحد است که بواسطهٔ قرینهٔ مقامیّه و یا مقالیّه، یک نوعِ خصوصیّت قُرب و نزدیکی از آن معنیِ عامّ در نظر گرفته شده؛ و این گونه استعمال در همهٔ موارد استعمال حقیقت است.

و روی این گفتار هر جا که لفظ وَلَایَت‌یا وَلِیّ‌یا مَوْلَی‌و غیر آنها را یافتیم، و قرینه‌ای بخصوص نبود که دلالت بر خصوص یکی از مصادیق آن کند، باید همان معنی کلّی را بدون هیچ قیدی در نظر بگیریم و آنرا مُراد و معنی لفظ بدانیم. مثلًا اگر گفته شد: وَلایت‌از آنِ خداست، باید گفت: مراد، مَعِیَّت خداوند با همهٔ موجودات است. و اگر گفته شد: فلان کس به مقام ولایت رسیده است، باید گفت: مراد آن است که: در مراحل سیر و سلوک و عرفان و شهود إلهیّ، به مرحله‌ای رسیده است که هیچیک از حُجُب نفسانیّه بین او و حضرت حقّ وجود ندارد، و تمام شوائب فرعونیّت و ربوبیّت در وجود او مُضْمَحِلّ گردیده، و به مقام عبودیّت مطلقه، و بندگی مَحضهٔ حضرت حق- جلَّ و عَلَا- نائل گردیده است.

از این بیان روشن می‌شود که: هر جا که وَلَایَت‌یا وَلِیّ‌استعمال می‌شود، یک نوعِ جنبهٔ اتّحاد و وحدتی بین دو چیز وجود دارد که بر آن أصل، این لفظ را می‌آورند و استعمال میکنند. مثلًا نسبتی که بین مالک و مملوک است و آن نسبت، آن دو را به هم دوخته و پیوند زده است، باعث می‌شود که به هر یک از آنها وَلِیّ‌گویند. و نسبتی که بین آقا و غلام اوست، اینچنین است؛ و نسبتی که بین مُنْعِم‌و مُنْعَمٌ عَلَیْه (نعمت دهنده و نعمت داده شده) موجود است هر دو را در تحت عنوان خاصّی قرار داده است، لذا به هر یک از آن دو وَلِیّ‌گویند؛ و نسبتی که بین مُعْتِق‌و مُعْتَق (آقای آزاد کننده و بندهٔ‌آزاد شده) موجود است این عنوان را در پی دارد؛ نسبتی که بین دو نفر حَلیف

(هم سوگند) و دو نفر عَقید (هم پیمان و هم عهد) موجود است، و نسبتی که بین حَبیب‌و مُحِبّ‌است نیز از این قبیل است، و صِهْر (داماد) را نیز وَلِیّ‌گویند، زیرا بواسطهٔ قرابت و خویشاوندیی که پیدا کرده است، در بسیاری از امور، جزو خانواده شده است؛ ابن عمّ (پسر عمو) را وَلِیّ‌گویند، چون جزء أفراد عاقله است، و دیهٔ خطائی بر عهدهٔ اوست؛ و نیز در بسیاری از موارد، حکم برادر را دارد و مُعین و یاور إنسان است.

و هر جا که قرینهٔ خاصّی برای إرادهٔ یکی از این معانی بود، باید لفظ را حمل بر آن کنیم؛ و گر نه همان معنی ولایت عامٍّ بدون قرینه، متبادر به ذهن می‌گردد؛ و همان معنی، مرادِ گویندهٔ کلام است.

و معلوم است که مالکیّت در تدبیر، و تکفّل امور و عهده دار شدن أحکام و مسائل مُوَلَّی عَلَیه، لازمه و نتیجهٔ حاصله از ولایت است، نه أصل حقیقت و معنی مطابقی آن. و هر جا که أحیاناً دیده شود ولایت را به حکومت و إمارت و سلطان و مراقبت و پاسداری و نگهبانی تفسیر می‌کنند، تفسیر به لوازم معنی نموده‌اند؛ نه بیان معنی حقیقی و واقعی آن.

و بر همین وَتِیره، حضرت آیة الحقّ و العرفان، و سند العلم و الإیقان مرحوم آیة الله طباطبائیّ- أفَاضَ اللَهُ عَلَیْنَا مِنْ بَرَکَاتِ تُرْبَتِهِ وَ نَفْسِهِ- کلمهٔ ولایت را در رسالهٔ «الْوِلَایهٔ»

فرموده‌اند: الْوَلَایَةُ هِیَ الْکَمَالُ الاخِیرُ الحَقِیقِیُّ لِلإنْسَانِ، وَ إنَّهَا الْغَرَضُ الاخِیرُ مِنْ تَشْرِیعِ الشَّرِیعَهٔ الْحَقَّهٔ الإلَهِیَّهٔ [٢٠] «ولایت آخرین درجهٔ کمال إنسان، و آخرین منظور و مقصود از تشریع شریعت خداوندی است.»

و در تفسیر «المیزان» فرموده‌اند: گرچه برای ولایت معانی بسیاری ذکر کرده‌اند، وَ لَکِنَّ الاصْلَ فِی مَعنَاهَا ارْتِفَاعُ الْوَاسِطَهٔ الْحَائِلَهٔ بَیْنَ الشَّیْئَیْنِ بِحَیْثُ لَا یَکُونُ بَیْنَهُمَا مَا لَیْسَ مِنْهُمَا [٢١] «و لیکن أصل در معنی آن، برداشته شدن آن واسطه‌ای است که بین دو چیز حائل شده باشد، بطوریکه بین آن دو چیز غیر از آن دو باقی نماند.» و سپس برای نزدیکی چیزی به چیز دیگری به أنحاء وجوه قرب و نزدیکی استعاره آورده‌اند، همچون قُرب نَسَبی و مکانی و قرب منزلتی و صداقت و غیر ذلک.

و به همین مناسبت به هر یک از دو طرف وَلایت، وَلِیّ گفته می‌شود؛ بالاخصّ بجهت آنکه هر یک از آن دو، نسبت به دیگری حالتی از قرب را دارد که غیر او ندارد. و بنابراین، خداوند سبحانه وَلِیّ بندهٔ مؤمن خود است؛ بعلّت آنکه امور او را زیر نظر دارد و شؤون او را تدبیر می‌کند، و او را در صراط مستقیم هدایت می‌فرماید؛ و او را در اموری که سزاوار اوست أمر می‌کند، و از اموری که سزاوار او نیست نهی می‌نماید؛ و در دنیا و آخرت او را نصرت و یاری می‌کند. و مؤمن حقیقیّ و واقعیّ نیز وَلِیّ پروردگارش می‌باشد؛ زیرا که خود را در أوامر و نواهی او و تحت ولایت او در می‌آورد؛ و نیز در جمیع برکات معنویّه از هدایت و توفیق و تأیید و تسدید و آنچه در پی دارند از مکرّم داشتن بواسطهٔ ارتقاء درجه به بهشت و مقام رضوان خدا، در تحت ولایت و پذیرش خداوندِ خود است.

و بنابراین أولیاء خداوند- بهر حال- آن افرادی هستند که به این درجهٔ از مقام قرب رسیده باشند. أولیاء خدا خصوص مؤمنانی هستند که خداوند در حیات معنوی و زندگی جاودانی، خود را ولیّ ایشان می‌شمرد و متولّی امور ایشان می‌گردد، و می‌گوید: وَ اللَّهُ وَلِیُّ الْمُؤْمِنِینَ [٢٢] «و خدا ولیّ مؤمنان است.»

اینها مطالبی بود که از تفسیر «المیزان» و اجمالًا از رسالهٔ «الولایهٔ» نقل شد. و از اینجا استفاده می‌شود که: حضرت علّامه نیز وَلِیّ را در همان معنیِ واحدی که راغب اصفهانی اختیار کرده، اختیار کرده‌اند.

[جمع بندی بحث لغوی]

و بنابراین، معانیِ ولایتی که در قرآن آمده، از نصرت و یاری و محبّت و سائر اشتقاقات، همه به این أصل بر می‌گردد که: دو چیز با همدیگر آنطور متّحد و یگانه بشوند که تمام حجابها از بین برود، و غیر از ذات و وجود آنها هیچ فاصله و بینونیّتی بین آنها نباشد، بطوری که هر چه بین آنها باشد از خودشان باشد.

---

[٢٠] . رسالهٔ «الولایهٔ» طبع مؤسّسهٔ ءَال البیت، ص ٤
[٢١] . تفسیر «المیزان» ج ١٠، ص ٨٩
[٢٢] . ذیل آیهٔ ٦٨، از سورهٔ ٣: ءَال عمران

و کمال حقیقی إنسان هم که ولایت است، همین است که مؤمن می‌رسد به جائی که بین او و بین پروردگار حجابی نیست غیر از ذات خودِ إنسان و ذات پروردگار؛ و تمام حجابها از بین رفته و تمام شوائب دوئیّت و غیریّت همه از بین رفته؛ و إنسان مانده است و پروردگار، و آنجاست که هُو هُویّت پیدا شده، و این یک مقام بسیار عالی است که تمام أنبیائی که به درجهٔ عالی إخلاص رسیدند، بواسطهٔ همین ولایت است و شرافت و قدر و قیمت أئمّه هم بواسطهٔ همین مسألهٔ ولایت است؛ و مؤمن خالص هم که مورد نظر پروردگار قرار می‌گیرد بواسطهٔ رسیدن اوست به همین مقام ولایت.

مفهوم ولایت و مولی در فرهنگ اسلامی [٢٣] :

حال با توجه به مطالبی که در معنی لغوی ولایت گفته شد، یعنی با توجه به اینکه: ولی یتیم کسی است که سرپرستی وی را به عهده دارد، و ولی زن کسی است که اجازهٔ ازدواج به عهدهٔ اوست و طبق فرمودهٔ پیامبر اکرم (ص) «هر زنی بدون اجازهٔ ولی خویش ازدواج کند ازدواجش باطل است »[٢٤]

و با توجه به اینکه به سلطان، ولی امر گفته می‌شود و به کسی که مسئولیت تجهیز و تکفین میت را به عهده می‌گیرد، ولی میت گفته می‌شود. و با توجه به آنچه از مبرّد دربارهٔ صفات باری تعالی نقل شده که: ولی همان احق و اولی به تصرف است، و همچنین مولی که از کلام او استفاده می‌شود، ولی و مولی و اولی به یک معناست.

و آنچه از فراء نقل شد که «ولی و مولی در کلام عرب یکی است». و آنچه از مفردات نقل شد که: «حقیقت ولایت به عهده گرفتن کارها و سرپرستی امور است و ولی و مولی نیز به همین معناست» و آنچه از ابن اثیر نقل شد که «در مفهوم ولایت تدبیر و قدرت و فعل [قدرت تأثیرگذاری] نهفته است»، با توجه به همهٔ اینها آشکار می‌گردد که مفهوم تصرف و عمل در کلمهٔ ولایت مندرج شده است و آنچه در کلمات برخی آمده که معنی و مفهوم ولایت تنها محبت و دوستی است صحیح به نظر نمی‌رسد، زیرا اگر صرف محبت و دوستی که یک امر قلبی است را [در فرهنگ عرب] بخواهند بیان کنند در آن صورت لفظ «حب»، و یا «ودّ» [محبت یا مودّت] که کلمات مقابل آن «بغض و کراهت» است را به کار می‌برند.

اما «ولایت» به معنی تصدی و به عهده گرفتن کاری از کارهای دیگران است که در مقابل آن «عداوت» است که به معنی تجاوز و تعدّی به دیگران است. پس به مصلحت دیگران در کار آنها تصرف نمودن، ولایت است و تصرف به ضرر دیگران عداوت، و این هر دو از مقولهٔ فعل [انجام کار و تأثیر گذاردن در امور دیگران] است. [نه صرفا یک امر قلبی و احساسی چنانچه در مودت و محبت اینگونه است]. البته گاهی واژهٔ ولایت در تصرف در شئون دیگران به صورت مطلق چه به نفع و چه به ضرر به کار برده می‌شود.

خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِياءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ [٢٥]– مردان و زنان مؤمن برخی از آنها اولیای برخی دیگر هستند، یکدیگر را به کارهای نیک امر نموده و از کارهای زشت بازمی‌دارند.» و نیز می‌فرماید: «اللّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِياؤُهُمُ الطّاغُوتُ

---

[٢٣] .مطالب این بخش بر گرفته شده از کتاب " مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج١، ص: ١٤٦" می باشد .
[٢٤] . عن النبی (ص) ایما امرأة نکحت بغیر اذن ولیها فنکاحها باطل. سنن ترمذی، ٢/ ٢٨٠ باب ١٤ از ابواب نکاح، حدیث ١١٠٨.
[٢٥] . توبه/ ٧١.

يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُماتِ [۲۶]- خدا ولی و سرپرست مؤمنان است، آنان را از تاریکیها به نور می‌راند و آنان که کافرند اولیائشان طاغوت است، آنان را از نور به ظلمتها می‌رانند.

در دو آیهٔ فوق که لفظ ولایت آمده به دنبال آن , به گونه‌ای چگونگی کارهای ناشی از ولایت و امر و نهی و عمل متناسب با آن ذکر شده و همهٔ اینها دلیل بر این است که مفهوم تصرف همواره در مفهوم ولایت مندرج شده است.

وحدت و قرب، لازمهٔ اعمال ولایت:

حال با توجه به ریشهٔ کلمهٔ ولایت که طبق گفتهٔ اهل لغت به معنی کنار هم قرار گرفتن و نزدیکی است. [الولی- القرب] باید گفت کسی که می‌خواهد در امور دیگری تصرف کند لازمهٔ آن نزدیک شدن و همراه شدن با اوست وگرنه اعمال ولایت و تصرف امکان‌پذیر نیست، انسان خود به تنهایی قادر به رفع نیازمندیهای خود نیست و به همین جهت نیاز به کسی دارد که در کنار و نزدیک وی قرار گرفته و در نیازمندیها به او کمک کند، و درست با قرار گرفتن افراد در کنار اوست که از تنهایی خارج شده و صاحب «ولی» می‌گردد و با این نزدیکی و کنار او قرار گرفتن می‌تواند توسط آن، نقصهایش را جبران و کمبودهایش را برطرف کند، و کلمهٔ «ولی» و «مولی» نیز بدان جهت هم بر والی و هم بر کسی که تحت سرپرستی اوست اطلاق می‌شود، که اینها هر دو نیازمند به هم هستند و هر یک قسمتی از کارهای دیگری را انجام می‌دهد.

کلمهٔ «تلو» (کنار) و «ولی» نیز گویا از یک ریشه گرفته شده باشد که واو آن قلب به (تاء) شده است و نظیر آن در کلام عرب بسیار یافت می‌شود. از باب مثال هنگامی که زید تنها نیست و فرد دیگری «مثلا عمرو» در شئون او دخالت و تصرف می‌نمایند می‌توان گفت هر کدام در کنار دیگری است و به همین اعتبار و عنایت است که لفظ مولی هم به مالک و هم به مملوک اطلاق می‌شود، و باز به همین اعتبار و عنایت است که گفته می‌شود «اللّٰهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا- خدا ولی مؤمنان است» و از طرف دیگر گفته می‌شود «المؤمن ولی الله-مؤمن ولی خداست».

پس از مجموع این مطالب آشکار می‌شود که این معانی متعدد که برای مولی ذکر شد بازگشت آن به یک معنی است و همه مصداق یک مفهوم هستند و آن مفهوم قرار گرفتن یک شخص در کنار شخص دیگر برای به عهده گرفتن برخی کارها و برطرف کردن برخی نواقص و کمبودهای اوست.

کلمه مولی در حدیث متواتر «من کنت مولاه ...» به چه معنی است؟:

حال با توجه به آنچه گفته شد، آشکار می‌شود که گفتار پیامبر اکرم (ص) در حدیث متواتر «من کنت مولاه»- چه با لفظ مولی باشد و یا با لفظ ولی- مفهوم آن این است که آنچه را خداوند سبحان برای وی از اولویت در تصرف و ولایت و حکومت مندرج در آیهٔ شریفه «النَّبِيُّ أَوْلىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ» ثابت نموده، برای حضرت علی (ع) نیز تثبیت می‌فرماید و به همین جهت در ابتدای کلام، جملهٔ «آیا می‌دانید من نسبت به مؤمنان از خودشان اولی هستم» را سه مرتبه تکرار فرمودند، و ظاهر کلام این است که دو کلمهٔ: «مولی» در کلام آن حضرت هر دو به یک معناست و آن همان اولویتی است که در آیهٔ شریفه بیان شده است. و اگر پیامبر اکرم (ص) در صدد بیان محبت داشتن مردم نسبت به حضرت علی (ع) بود دیگر احتیاجی نبود

---

[۲۶]. بقره/ ۲۵۷.

که آن حضرت اولویت خویش را برای مردم متذکر شوند و طبعا یادآوری آن لغو محسوب می‌شد. به طور قطع بیان یک محبت صرفا قلبی آن قدر مسأله مهمی نبود که پیامبر اکرم (ص) برای اعلان آن صد و بیست هزار حاجی را به هنگام بازگشت از حج در وسط روز و در آن گرمای شدید و طاقت‌فرسا در سرزمین غدیر خم برای بیان و اعلام آن متوقف نماید.

و باز شاهد همین معناست، گفتار آن حضرت در خبر عمران بن حصین که فرمود: «از علی چه می‌خواهید؟ همانا علی از من است و من از علی هستم و او ولی هر مؤمن است پس از من [۲۷]». چرا که کلمهٔ «پس از من- من بعدی» بخوبی احتمال اینکه ولایت به معنی محبت قلبی باشد را نفی می‌کند و مشخص و معین می‌سازد که منظور از مولی، اولویت و امامت است. چنانچه این معنی پوشیده نیست.

فصل دوم:اصل اولی در مساله ولایت[۲۸]

بخش اوّل اصل اولی و حکم عقل در مسأله ولایت

الف: نفی ولایت انسان بر انسان به مقتضای اصل اولی. ب: حکم عقل و فطرت بر لزوم پذیرش نوعی از حاکمیت

نفی ولایت انسان بر انسان به مقتضای اصل اولی خداوند سبحان همهٔ انسانها را آزاد آفریده است و همانگونه که برخی از بزرگان فرموده‌اند طبق اصل اوّلی «لا ولایهٔ لا حد علی احد» هیچ‌کس را بر دیگری حاکمیت و سرپرستی نبوده و حکم و دستور هیچ فرد بر دیگری ساری و نافذ نیست.تمام انسانها به حسب طبع و فطرت ذاتی خویش آزاد و مستقل آفریده شده‌اند و بر اساس آن بر جان خویش و بر اموالی که به وسیلهٔ اندیشه و تلاش خود به دست آورده‌اند مسلط می‌باشند. پس هر گونه تصرف در شئون زندگی و اموال مردم و تحمیل چیزی بر آنان ظلم و تجاوز نسبت به آنان محسوب می‌شود.

البته این معنی مسلم است که مردم به حسب استعداد و توانایی در عقل و علم و فضایل و توان و اموال و ... با یکدیگر متفاوتند، امّا هیچ‌یک از اینها موجب نمی‌شود که برخی افراد صرفا به خاطر دارا بودن این امکانات و ویژگیها بر برخی دیگر تسلط و حاکمیت داشته و یا افراد ضعیف‌تر، بدین جهت ملزم به تسلیم شدن در مقابل افراد قوی‌تر باشند.

امیر المؤمنین (ع) در نامه‌ای که به فرزند خویش امام حسن (ع) می‌نویسند می‌فرمایند:«فرزندم، بندهٔ دیگران مباش، خداوند تو را آزاد آفریده است.» [۲۹]و نیز در کلامی دیگر می‌فرمایند:«ای مردم همانا حضرت آدم (ع) برده و کنیز به دنیا نیاورد، مردم همه آزاد آفریده شده‌اند، و لکن بسا، خداوند برخی از شما را در اختیار برخی دیگر قرار داده است.» [۳۰]در توضیح این روایت باید گفت حکومت و ولایت بر مردم برای سر و سامان بخشیدن به کارها و جبران کمبودهای آنان است و این چیزی غیر از استعباد و به بردگی کشیدن افراد جامعه است و این نکته‌ای است شایان تأمل.

حکم عقل و فطرت بر لزوم پذیرش نوعی از حاکمیت:

---

[۲۷]. عن رسول اللّه فی خبر عمران بن حصین: ما تریدون من علی؟ انّ علیا منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن من بعدی (سنن ترمذی، ۵/ ۲۹۶، حدیث ۳۷۹۶).

[۲۸]. این بخش برگرفته ازکتاب "مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج۱، ص: ۱۰۹" است.

[۲۹]. و لا تکن عبد غیرک و قد جعلک الله حرا (نهج البلاغه، نامهٔ ۳۱، فیض ۹۲۹، لح/ ۴۰۱).

[۳۰]. أیها الناس ان آدم لم یلد عبدا و لا امة و ان الناس کلهم احرار، و لکن الله خول بعضکم بعضا (روضه کافی/ ۸- ۶۹، حدیث ۲۶).

آنچه گفته شد در مقام تأسیس اصل اولی در مسأله ولایت و حکومت بود، امّا در قبال این اصل، عقل و فطرت همواره انسان را به پذیرش برخی حاکمیتها ملزم می‌کند که البته شاید با توجه به این امور در مجموع به این نتیجه برسیم که اصل پذیرش حاکمیت و ولایت بر اصل اوّلی فوق الذکر یک نوع حکومت و تقدمی داشته باشد:

۱- حاکمیت مطلقهٔ خداوند بر نظام هستی:

بدون تردید خداوند متعال، آفرینندهٔ ما و آفرینندهٔ همهٔ موجودات است- چه از نظر ماده و صورت و چه از نظر جوهر و عرض- ایجاد و رشد و تربیت و هدایت همهٔ موجودات به دست اوست و وی می‌تواند در تمام شئون مخلوقات خویش تصرف کند. او به مصالح دین و دنیا خلق و امرهمه از آن خداوند است و اوست که می‌تواند مردم را به آنچه صلاح واقعی آنان است امر، و از آنچه به زیان و ضرر آنان است بازدارد و در این حاکمیت هیچ‌یک از مخلوقات، شریک خداوند نخواهد بود.

و بر انسان است که در مقابل این خالق بی‌نیاز و شریعت آسمانی و دستورات عادلانه و حکیمانهٔ وی، در تمام مراحل زندگی سر تسلیم فرود آورد و این چیزی است که بر صحت آن عقل فطری انسان همواره حکم می‌کند. خداوند تبارک و تعالی در کتاب خویش، خود این حاکمیت علی الاطلاق را در چند مورد اینگونه بیان فرموده است:

* «إِنِ الْحُکْمُ إِلا لِلّهِ یَقُصُّ الْحَقَّ وَ هُوَ خَیْرُ الْفاصِلِینَ»[۳۱] «فرمان تنها از آن خداوند است، به حق فرمان می‌راند و او بهترین حکم فرمایان است.»

* «ثُمَّ رُدُّوا إِلَی اللّٰهِ مَوْلٰاهُمُ الْحَقِّ، أَلٰا لَهُ الْحُکْمُ وَ هُوَ أَسْرَعُ الْحٰاسِبِینَ»[۳۲] «سپس به سوی خداوند که بحق مولای بندگان است بازگردانده می‌شوند، همانا حکم فقط از آن خداوند است و او سریع‌ترین حسابرسهاست.»

* «أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِیٰاءَ فَاللّٰهُ هُوَ الْوَلِیُّ وَ هُوَ یُحْیِ الْمَوْتیٰ وَ هُوَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ. وَ مَا اخْتَلَفْتُمْ فِیهِ مِنْ شَیْءٍ فَحُکْمُهُ إِلَی اللّٰهِ، ذٰلِکُمُ اللّٰهُ رَبِّی، عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ إِلَیْهِ أُنِیبُ.»[۳۳]

«آیا مشرکان، غیر خدا را سرپرست خود گرفتند با آنکه تنها خداوند سرپرست بندگان است و اوست که مردگان را زنده می‌کند و او به هر چیز تواناست. و آنچه در آن اختلاف کردید حکم آن به خدا بازگشت می‌نماید. این است همان خدا پروردگار من، به او توکل کرده و بازگشتم به سوی اوست.»

* «فَالْحُکْمُ لِلّٰهِ الْعَلِیِّ الْکَبِیرِ»[۳۴] «پس حکم تنها از آن خداوند برتر بلند مرتبه است.»

و آیات شریفهٔ دیگری در این زمینه که نظیر همین مضامین را داراست.

---

[۳۱]. انعام/ ۵۷.
[۳۲]. انعام/ ۶۲.
[۳۳]. الشوری/ ۹- ۱۰.
[۳۴]. مؤمن/ ۱۲.

البته این نکته را همین جا باید متذکر شد که چون احکام خداوند سبحان توسط وحی و به وسیلهٔ پیامبرانش برای ما فرستاده شده، وجوب اطاعت از پیامبران الهی و کتب آسمانی در این زمینه بدین جهت است که آنان ناقل احکام و دستورات خداوند هستند و به همین جهت در واقع اوامر آنان در این زمینه اوامر مولوی نیست بلکه اوامر ارشادی است، نظیر اوامری که از فقها در مقام بیان احکام خداوند صادر می‌شود که در این صورت گرچه بیان به صورت انشاء است ولی در واقع یک نوع اخبار از حکم خداوند است. به عبارت دیگر این عقل است که حکم به وجوب اطاعت از خداوند متعال و انبیاء و رسل او می کند. و این یک امر وجدانی است، که قابل درک برای همه افراد است.

۲- حکم عقل بر ضرورت پیروی از راهنمای خیرخواه:

عقل سلیم بر ضرورت پیروی از راهنمای خیرخواه و مرشد مصلح که انسان را به راه سعادت و فلاح دعوت می‌کند، گواهی می‌دهد البته پس از اطمینان به صلاحیت و صداقت وی، و عقلای هر جامعه انسان را برای ترک مصالح اساسی و مهمی که دیگران، وی را به انجام آن دعوت نموده‌اند، مورد مذمت قرار می‌دهند گرچه ان دعوت، از جانب یک انسان دیگر همانند خود او باشد.

۳- حکم عقل بر ضرورت شکرگزاری از ولی نعمت:

بزرگداشت کسی که به انسان نعمتی بخشیده و شکرگزاری از احسان‌کننده چیزی است که عقل به خوبی آن گواهی می‌دهد و نیز عقل، ترک تشکر از ولی نعمت را قبیح و زشت می‌شمارد و حتی اگر در مواردی ترک اطاعت از ولی نعمت سبب آزار او، و عاق شدن از محضر وی گردد، عقلا انسان را به جهت ترک اطاعت مورد مذمت قرار می‌دهند. مگر اینکه کار مهمتری آن را موجب شده باشد و همین حکم عقلی یکی از ملاکهایی است که انسان را به وجوب اطاعت از خداوند تبارک و تعالی ملزم می‌کند.

٤- ضرورت دولت و حکومت برای جامعه:

انسان به مقتضای طبیعت خویش موجودی است اجتماعی و تداوم زندگی برای وی جز در سایهٔ تعاون و اجتماع میسر نیست و همواره لازمهٔ تعاون و اجتماع و زندگی جمعی، برخورد افکار و مصالح افراد با یکدیگر است، پس الزاما به قوانین و نظامی نیاز است که آزادیهای افسارگسیخته را مهار و مصالح جامعه را مد نظر قرار دهد و به رهبر و حاکمی نیاز است که آن قوانین را اجرا و امور جامعه را تدبیر و مظالم را برطرف کند، و واضح است که اینها همه مثمر ثمر نیست مگر در سایهٔ اطاعت مردم از حاکم جامعه.

پس بطور طبیعی پذیرش ولایت و حکومت صرف نظر از نوع آن، برای جامعه از نظر عقل الزامی و ضروری است بویژه اگر مردم خود در تعیین حاکم خویش نقش داشته و بر تداوم حکومت وی متعهد باشند که در این صورت فطرت انسان بر لزوم وفای به عهد نیز گواهی می‌دهد.

خلاصهٔ کلام و نتیجه:

حال با توجه به مطالبی که تا کنون گفته شد می‌توان در این بخش، کلام را این چنین خلاصه نمود: در مسأله ولایت و حکومت می‌توان مبنا را بر اصل اولی «لا ولایة لاحد علی احد» قرار داد، اما در مقابل آن آیات متعدد قرآن و چهار اصل عقلی وجود دارد که بر اساس آن ثابت می‌شود ولایت خداوند و کسانی که از جانب وی به حکومت منصوب شده‌اند بر اصل اولی مقدم است. و هر یک از این چهار اصل عقلی بر اصل اولی حکومت دارند. البته آنان که از حقیقت بهره‌ای برده اند اثبات ولایت خداوند را به طریق دیگری که به واقع نزدیکتر است می‌توانند بیان کنند، بدین گونه که:

تمام موجودات عالم سایه‌هایی از وجود حق و پرتوی از ذات اویند. پس جمیع موجودات، در مقابل او هیچ‌گونه هویت و استقلالی از خویش ندارند و مقتضای این ولایت ذاتی و ملکیت تکوینی، لزوم تسلیم اختیاری انسان در مقابل جمیع اوامر و نواهی خداوند است.

و بر همین اساس است که تمام حاکمیتها و ولایتهایی که خداوند سبحان معین و مشخص نموده با حفظ حدود و مراتب خود، واجب و لازم می‌گردد، ولایتهایی نظیر ولایت پیامبران و امامان معصومین علیهم السلام، ولایت حاکمان عادل بر جامعه تحت فرمان خویش، ولایت پدر و مادر بر فرزند، ولایت ولی نعمت و معلم و مرشد و ... که اینگونه ولایتها همه به گونه‌ای بازگشتشان به ولایت خداوند است و اطاعت از آنان اطاعت از اوست.

ثبوت ولایت به مفهوم حکومت برای برخی از انبیاء و ائمهٔ معصومین (ع)

ولایت چه در تکوین و چه در تشریع منحصر به ذات پاک خداوند تبارک و تعالی است و هیچ‌کس در این حاکمیت شریک و انباز وی نیست، و خرد همواره انسان را به وجوب اطاعت و حرمت مخالفت از دستورات وی ملزم می‌کند، و این ولایت مطلقه و ضرورت اطاعت همواره منحصر به ذات یکتای اوست، مگر اینکه در مقام تشریع، مرتبه‌ای از ولایت خود را به دیگران واگذار نموده باشد. بر اساس کتاب و سنت، ذات باری تعالی مرتبه‌ای از این ولایت را به برخی از پیامبران گذشته و پیامبر اکرم (ص) و طبق اعتقاد ما، به ائمه معصومین (ع) واگذار نموده است. و به همین جهت اطاعت از دستورات حکومتی آنان که در مقام اعمال ولایت و حکومت بیان می‌دارند، همانند اطاعت از دستورات خداوند تبارک و تعالی واجب و لازم است. البته این اطاعت علاوه بر وجوب اطاعت از اوامر آنان در مقام بیان احکام الهی است، چرا که آن اوامر [به اصطلاح] «اوامر ارشادی» است که صرفا حکم خدا را به گوش مردم می‌رسانند و اطاعت در این موارد چیزی به جز اطاعت از خداوند متعال نیست، امّا در دستورات حکومتی، اوامر در مقام اعمال سلطه و ولایت صادر شده که [به اصطلاح فقهی]، «اوامر مولوی» است.

فصل سوم: اقسام ولایت

ولایت بر دو گونه است[۳۵]:۱- ولایت تشریعی۲- ولایت تکوینی

منظور از «ولایت تشریعی» همان حاکمیت و سرپرستی قانونی و الهی است که گاه در مقیاس محدودی است مانند ولایت پدر وجد بر طفل صغیر، و گاه در مقیاس بسیار وسیع و گسترده است، مانند ولایت حاکم اسلامی بر تمام مسائل مربوط به حکومتو اداره کشور اسلامی .

امّا منظور از «ولایت تکوینی» آن است که کسی بتواند به فرمان و اذن خداوند در جهان آفرینش و تکوین تصرف کند و بر خلاف عادت و جریان طبیعی عالم اسباب، حوادثی را به وجود آورد، مثلًا بیمار غیر قابل علاجی را به اذن خدا با نفوذ و سلطه‌ای که خداوند در اختیار او گذارده است شفا دهد، و یا مردگان را زنده کند؛ و کارهای دیگری از این قبیل؛ و هر گونه تصرف معنوی غیر مادی در نفوس و اجسام انسان ها، و جهان طبیعت داخل در این نوع است.

«ولایت تکوینی» چهار صورت می‌تواند داشته باشد که بعضی قابل قبول و بعضی غیر قابل قبول است:

۱- «ولایت در امر خلقت و آفرینش جهان»:
به این معنا که خداوند به بنده‌ای از بندگان یا فرشته‌ای از فرشتگان خود توانایی دهد که عوالمی را بیافرینند؛ یا از صفحه هستی محو کند؛ به یقین این امر محالی نیست؛ چرا که خداوند قادر بر همه چیز است و هر گونه توانایی را می‌تواند به هر کس بدهد. ولی آیات قرآن در همه جا نشان می‌دهد که آفرینش عالم هستی و سماوات و ارضین و جن و انس و فرشته و ملک و گیاه و حیوان و کوه‌ها و دریاها همه به قدرت پروردگار انجام گرفته، نه به وسیله بندگان خاصی یا فرشتگانش، و لذا همه جا نسبت خلقت به او داده شده؛ و در هیچ موردی این نسبت (به طور گسترده) به غیر او داده نشده است. بنابراین خالق آسمان ها و زمین ها و گیاه و حیوان و انسان ها تنها خدا است.

۲- «ولایت تکوینی به معنی واسطه فیض بودن»:

به این معنی که هر گونه امداد و رحمت و برکت و قدرتی از سوی خداوند به بندگانش یا سایر موجودات جهان هستی می‌رسد از طریق اولیاء اللّه و بندگان خاص او است. همانند آبهای آشامیدنی خانه‌های یک شهر که همه از طریق شاه لوله اصلی می‌گذرد؛ این لوله عظیم آبها را از منبع اصلی دریافت می‌داد و به همه جا می‌رساند، و از آن تعبیر به «واسطه در فیض» می‌نمایند.

این معنی نیز از نظر عقلی محال نیست، و نمونه آن در عالم صغیر و در ساختار وجود انسان و تقسیم مواد حیاتی به تمام سلول‌ها از طریق شاهرگ قلب دیده می‌شود، چه مانعی دارد که در عالم کبیر نیز چنین باشد؟

ولی بدون شک اثبات آن نیاز به دلیل کافی دارد، و اگر هم ثابت شود باز به اذن اللّه است.

---

[۳۵].این بخش برگرفته از کتاب پیام قرآن، ج۹، ص: " ۱۵٤ الی ۱۷۲ "

۳- «ولایت تکوینی در مقیاس معین»

ولایت تکوینی در مقیاس معین: مانند احیای مردگان و شفای بیماران غیر قابل علاج و امثال آن.

نمونه هایی از این نوع ولایت درباره بعضی از پیامبران در قرآن مجید با صراحت آمده که بعداً به آن اشاره خواهد شد. روایات اسلامی نیز شاهد و گواه بر آن است؛ از این رو این شاخه از ولایت تکوینی نه تنها از نظر عقل امکان‌پذیر است؛ بلکه دلایل نقلی متعدد نیز دارد.

٤- «ولایت به معنی دعا کردن برای تحقق امور مطلوب»:

و انجام آن به وسیله قدرت خداوند، به این ترتیب که پیامبر صلی الله علیه و آله یا امام معصوم دعا می‌کند و آنچه او از خدا خواسته است تحقق می‌یابد. این معنی نیز هیچگونه مشکل عقلی و نقلی ندارد و آیات و روایات مملو از نمونه‌های آن است؛ بلکه شاید از یک نظر نتوان نام ولایت تکوینی بر آن گذاشت چرا که استجابت دعای او از سوی خدا است.

در بسیاری از روایات اشارتی به اسم اعظم دیده می‌شود که در اختیار پیامبران یا امامان یا بعضی از اولیاء اللّه (غیر از پیامبران و امامان) بوده است و به وسیله آن می‌توانستند تصرفاتی در عالم تکوین کنند.

قطع نظر از اینکه منظور از اسم اعظم چیست- که در بحث صفات خدا مشروحاً از آن بحث کرده‌ایم- این گونه روایات نیز می‌تواند ناظر به همان قسم سوم از ولایت تکوینی باشد و بطور کامل بر آن انطباق دارد.

بعضی از آیات قرآن در زمینه «ولایت تکوینی» :

۱- وَ یُعَلِّمُهُ الکِتابَ وَالْحِکْمَةَ وَ التَّوراةَ وَالانْجیلَ- وَ رَسُولًا الی بَنی اسْرائیلَ انّی قَدْ جِئْتُکُمْ بِآیَةٍ مِنْ رَبِّکُمْ انّی اخْلُقُ لَکُمْ مِنَ الطِّینَ کَهَیْئَةِ الطَّیْرِ فَانْفُخُ فیهِ فَیَکُونُ طَیْراً بِاذْنِ اللَّهِ وَ ابْرِءُ الاکْمَهَ وَ الابْرَصَ وَ احْیِی الْمَوْتی بِاذْنِ اللَّهِ وَ انَبِّئُکُمْ بما تَأکُلُونَ وَ ما تَدَّخِرُونَ فی بُیُوتِکُمْ انَّ فی ذلِکَ لَآیَةً لَکُمْ انْ کُنْتُمْ مُؤمِنینَ[۳٦]

۲- فَسَخَّرْنا لَهُ الرِّیحَ تَجْری بَامْرِه رُخاءً حَیْثُ اصابَ[۳۷]

۳- قالَ الَّذی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتابِ انَا آتیکَ به قَبْلَ انْ یَرْتَدَّ الَیْکَ طَرْفُکَ فَلَما رَآهُ مُسْتَقِراً عِنْدَهُ قالَ هذا مِنْ فَضْلِ رَبّی لِیَبْلُوَنی أاشْکُرُ امْ اکْفُرْ وَ مَنْ شَکَرَ فَانَّما یَشْشْکُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ کَفَرَ فَانَّ رَبّی غَنیٌّ کَریم[۳۸]

۱- «و به او، کتاب و دانش و تورات و انجیل، خواهد آموخت.- و به سوی بنی اسرائیل فرستاده خواهد شد (تا به آنها بگوید:) من نشانه ای از طرف پروردگار شما، برایتان آورده‌ام؛ من از گِل، چیزی به شکل پرنده می سازم؛ سپس در آن می دمم و به اذن خدا، پرنده‌ای می‌گردد. و به اذن خدا، کور مادر زاد و مبتلا به بیماری پیسی را بهبودی می بخشم؛ و مردگان را

[۳٦] (۱). سوره آل عمران، آیات ٤۸ و ٤۹.
[۳۷] (۱). سوره ص، آیه ۳٦.
[۳۸] (۲). سوره نمل، آیه ٤۰.

به اذن خدا زنده می کنم؛ و به شما خبر می دهم از آنچه می خورید، و آنچه را در خانه های خود ذخیره می کنید، به یقین در این (معجزات)، نشانه ای برای شماست، اگر ایمان داشته باشید.»

۲- ما باد را مسخر او ساختیم تا به فرمانش به نرمی به هر جا او می‌خواهد برود.

۳- (اما) کسی که دانشی از کتاب (آسمانی) داشت: «گفت من پیش از آنکه چشم بر هم زنی، آن را نزد تو خواهم آورد!» و هنگامی که (سلیمان) آن تخت را نزد خود ثابت و پابرجا دید گفت: «این از فضل پروردگار من است، تا مرا آزمایش کند که آیا شکر او را بجا می‌آورم یا کفران می‌کنم!؟ و هر کس شکر کند، به نفع خود شکر می‌کند است و هر کس کفران نماید (به خودش زیان رساند،) چرا که پروردگار من، بی نیاز و بخشنده است.»

در نخستین آیه، ابتدا از عنایات خاص الهی نسبت به حضرت مسیح علیه السلام سخن می‌گوید که «و به او، کتاب و دانش و تورات و انجیل، خواهد آموخت.» (وَ یُعَلِّمُهُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ التَّوراةَ وَ الانْجیلَ).

سپس «و به سوی بنی اسرائیل فرستاده خواهد شد» (وَ رَسُولًا الی بَنی اسرائیل).

سپس سخنان حضرت مسیح علیه السلام را در اثبات حقانیت خود و بیان معجزاتش شرح می‌دهد که در پنج قسمت بیان شده است.

نخست می‌گوید: «من نشانه‌ای از طرف پرودگار شما، برایتان آورده‌ام؛ من از گِل چیزی به شکل پرنده می‌سازم، سپی در آن می‌دمم و به اذن خدا، پرنده‌ای می‌گردد.»! (انّی قَدْ جِئْتُکُمْ بِآیَةٍ مِنْ رَبِّکُمْ انّی اخْلُقُ مِنَ الطّینِ کَهَیْئَةِ الطَّیْرِ فَانْفُخُ فیه فَیَکُونُ طَیْراً بِاذْنِ اللَّهِ).

دوّم و سوّم اینکه: «و به اذن خدا، کور مادر زاد و مبتلا به بیماری پیسی را بهبود می‌بخشم؛» (وَ ابْرِءُ الاکْمَهُ وَ الابَرَص)

چهارم اینکه: «و مردگان را به اذن خدا زنده می‌کنم»! (وَ احْیِی الْمَوْتی بِاذْنِ اللَّهِ).

پنجم: «و به شما خبر می‌دهم از آن چه می‌خورید، و آن چه را در خانه‌های خود ذخیره می‌کنید، به یقین در این (معجزات)، نشانه‌ای برای شما است، اگر ایمان داشته باشید». (وَ انَبِئُکُمْ بِما تَأْکُلُونَ وَ ما تَدَّخِرُونَ فی بُیُوتِکُمْ انَّ فی ذلِکَ لَآیَةً لَکُمْ انْ کُنْتُمْ مُؤمِنینَ).

دقت در محتوای این آیه و تفاوت تعبیرهایی که در آن بکار رفته، این نکته را روشن می‌سازد که حضرت مسیح علیه السلام آفرینش پرنده را به خدا نسبت می‌دهد، در حالی که در سه قسمت دیگر (شفا دادن کور مادرزاد و مبتلایان به برص، و احیای مردگان) به خودش نسبت می‌دهد؛ اما به اذن و فرمان خدا. و منظور از «ولایت تکوینی» همین است که گاه خداوند چنان قدرتی به انسان می‌دهد که بتواند به فرمان اودر عالم آفرینش و طبیعت تأثیر بگذارد؛ و اسباب عادی را بر هم زند، مرده‌ای را زنده کند و بیماران غیر قابل علاجی را بهبودی بخشد.

این یک نمونه از ولایت تکوینی است که خدا به بنده‌اش حضرت مسیح علیه السلام عطا فرمود؛ و دادن شبیه آن به سایر انبیاء یا امامان معصوم علیهم السلام هیچ مانع و رادعی ندارد.

و اگر کسی بگوید: منظور این است که حضرت مسیح علیه السلام دعا می‌کرد و خداوند آن بیمار را شفا می‌داد، یا آن مرده را زنده می‌کرد، سخنی بر خلاف ظاهر آیه گفته است، چرا که آیه به وضوح می‌گوید: «من این کا را به فرمان خدا می‌کنم» یعنی خودم انجام می‌دهم اما باذن اللّه؛ و دلیلی ندارد که این ظاهر را رها سازیم وسراغ معنی خلاف ظاهر برویم.بلکه در مرحله آفرینش پرنده نیز مانعی ندارد خداوند این اثر را به دَم حضرت مسیح علیه السلام بخشیده باشد، که بتواند به اذن خدا چنین کاری را انجام دهد، هر چند بسیاری از مفسران این معنا را نپذیرفته‌اند و گفته‌اند آفرینش پرنده به طور مستقیم مستند به خداوند متعال بوده و شاید این تعبیر به خاطر آن است که افراد نا آگاه دعوی الوهیت و خدایی مسیح را نکنند، چرا که امر خلقت تنها مربوط به او است.

شبیه همین معنی در سوره «مائده» آیه- ۱۱۰ نیز آمده است، منتها به صورت خطاب خداوند به مسیح علیه السلام، نه از زبان مسیح، می‌فرماید: وَ اذْ تَخْلُقُ مِنَ الطّینِ کَهَیْئَةِ الطَّیْرِ بِاذْنی فَتَنْفُخُ فیها فَتَکُونُ طَیْراً بِاذْنی وَ تُبْرِءُ الاکْمَهَ وَالابْرَصَ بِاذنی وَ اِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتی بِاِذْنِی:«و هنگامی را که به اذن من، از گل چیزی به صورت پرنده می ساختی، و در آن می دمیدی، و به اذن من، پرنده‌ای می شد؛ و کور مادرزاد، و مبتلا به بیماری پیسی را به اذن من، شفا می دادی؛ و هنگامی که مردگان را به اذن من زنده می کردی؛».

جالب توجه اینکه اختلاف تعبیری که در سوره «آل عمران» بود، دقیقاً در اینجا نیز به چشم می‌خورد، یعنی مسأله آفرینش و خلقت پرنده، به حضرت مسیح علیه السلام نسبت داده نشده است، ولی احیاء مردگان و شفای بیماران غیر قابل علاج و کور مادرزاد، به او نسبت داده شده است، هر چند تصریح به اذن خداوند در همه آنها آمده است.

کوتاه سخن اینکه این آیات به روشنی مسأله «ولایت تکوینی» را محدوده خاصی برای حضرت مسیح علیه السلام اثبات می‌کند؛ و هیچ دلیلی بر انحصار آن به حضرت مسیح نیست؛ و به مقتضای «حُکْمُ الامْثالِ فی ما یَجُوزُ وَ ما لایَجُوزُ واحِدٌ» در مورد سایر پیامبران یا امامان معصوم علیهم السلام، نیز می‌تواند صادق باشد.

در دومین آیه سخن از فرمانبرداری باد نسبت به حضرت سلیمان است، می‌فرماید: «پس ما باد را مسخر او ساختیم تا به فرمانش به هر جا می‌خواهد برود» فَسَخَّرْنا لَهُ الرّیح تَجْری بِامْرِه رُخاءً حَیْثُ اصابَ).[39]

از این آیه و آیات بعد از آن به خوبی استفاده می‌شود همان گونه که شیاطین به فرمان سلیمان بودند و کارهای مهمی برای او در خشکی و دریا انجام می‌دادند؛ باد نیز سر بر فرمان او بود؛ و به هر جا دستور می‌داد حرکت می‌کرد و این چیزی جز مصداق «ولایت تکوینی» در این بخش از موجودات نمی‌باشد.

[39] (۱). سوره ص، آیه ۳۶.

شبیه همین معنی در آیه ۸۱ سوره «انبیاء» نیز آمده است، می‌فرماید:وَ لِسُلَيْمانَ الرِّيحَ عاصِفَةً تَجْرى بِامْرِه الَى الارْضِ الَّتى بارَكْنا فيها: «و تند باد را مسخر سلیمان ساختیم، که به فرمان او به سوی سرزمینی که آن را پر برکت کرده بودیم، حرکت می‌کرد».

در اینجا نیز سخن از فرمانروائی سلیمان بر تند بادها است. این احتمال نیز وجود دارد که در داستان موسی علیه السلام، زدن عصا بر صخره و بیرون آمدن چشمه جوشان از آن به اذن خدا (سوره بقره آیه ٦٠) و هم چنین زدن عصا بر دریا که می‌گوید: به موسی وحی فرستادیم که با عصای خود به دریا زن، و دریا از هم شکافته شد (شعرا- ٦٣) نیز از قبیل «ولایت تکوینی» بوده باشد.

کوتاه سخن اینکه: در تمام مواردی که خداوند به یکی از بندگان خاصش قدرت و توانایی برای نفوذ در عالم خلقت و طبیعت می‌دهد نوعی از ولایت تکوینی برای آن بنده خاص خدا به وجود می‌آید.

در سوّمین آیه، سخن از تصرف تکوینی کسی است که از نزدیکان و خاصان حضرت سلیمان بوده است؛ ولی نامی از او در قرآن به میان نیامده جز با توصیف الَّذى عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتابِ: «کسی که دانشی از کتاب (آسمانی) نزد او بود هنگامی که سلیمان به اصحاب و خاصان خود خطاب کرد و گفت: «کدام یک از شماتخت او را برای من می‌آورد پیش از آنکه به حال تسلیم نزد من آیند؟» (قالَ يا ايُّهَا المَلَأُ ايُّكُمْ يَأْتينى بِعَرْشِها قَبْلَ انْ يَأْتُونى مُسْلِمين).[40] فرد نیرومندی از جن گفت: «من آن را نزد تو می‌آورم پیش از آن که از جایگاهت برخیزی». قالَ عِفْريتٌ مِنَ الجِّنِ انَا آتيكَ بِه قَبْلَ انْ تَقُومَ مِنْ مَقامِكَ[41].سپس می‌افزاید: «کسی که دانشی از کتاب (آسمانی) داشت گفت: من، پیش از آنکه چشم بر هم زنی آن را نزد تو خواهم آورد»!!! (وَ قالَ الَّذى عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتابِ انَا آتيكَ به قَبْلَ انْ يَرْتَدَّ الَيْكَ طَرْفُكَ).[42]
البته این فقط یک ادعا نبود، بلکه او به گفته خود عمل کرد، زیرا در ادامه آیه می‌خوانیم: فَلَمّا رَآهُ مُسْتَقِرّاً عِنْدَهُ قالَ هذا مِنْ فَضْلِ رَبّى[43]: «و هنگامی که (سلیمان) آن (تخت) را نزد خود ثابت و پابرجا دید گفت: «این از فضل پروردگار من است،» (که به‌بعضی از یارانم چنین توانایی داده است).

در اینجا بحث‌های فراوانی است: نخست اینکه: آن کس که علم کتاب نزد او بوده، که بوده است؟ معروف و مشهور این است که وزیر سلیمان، آصَف بن بَرْخیا بوده که گفته می‌شود خواهر زاده او بوه است، و آصف طبق آنچه در روایات تفسیر عیاشی در پاسخ سؤال یحیی بن اکثم از امام علی بن محمد بن النقی علیه السلام آمده، جانشین و وصی سلیمان بود، و مقام نبوت داست، و سلیمان با این عمل می‌خواست، موقعیت و مقام او را بر همگان آشنا سازد؛ و گر نه خودش توانایی این کار را به طریق اولی داشت.[44]

در بعضی از روایات از امام باقر علیه السلام آمده است: «اسم اعظم خداوند هفتاد و سه حرف (۷۳ نام) است، نزد آصف تنها یک حرف بود که با آن سخن گفت، و زمین در میان او و تخت بلقیس فرو نشست و تخت او را به دست خود برگرفت،

[40] (۱). سوره نمل، آیه ۳۸.
[41] (۲). سوره نمل، آیه ۳۹.
[42] (۳). سوره نمل، آیه ٤۰.
[43] (۱). سوره نمل، آیه ٤۰.
[44] (۲). تفسیر نور الثقلین، جلد ٤، صفحه ۹۱، حدیث ۷۷- در تفسیر الدر المنثور نیز با صراحت این معنا از ابن عباس و بعضی دیگر نقل شده که گوینده این سخن آصف بن برخیا بود که نام دیگرش« تملیخا» است(الدرّ المنثور، جلد ٥، صفحه ۱۰۹).

سپس به حال نخست بازگشت، و این در کمتر ازیک چشم برهم زدن واقع شد و در نزد ما از آن اسم، هفتاد و دو حرف است، و یک حرف آن نزد خداوند متعال، و مخصوص به ذات پاک او در علم غیب است و هیچ حول و قدرتی جز به اذن خدا نیست.[۴۵]

همین مضمون در روایات دیگری از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام و بعضی دیگر از امامان اهل بیت علیهم السلام نقل شده است.

از مجموع آیاتی که گذشت به روشنی استفاده می‌شود که «ولایت تکوینی» از دیدگاه قرآن مجید امری است ممکن و قابل قبول.

نمونه جالبی که برای ولایت تکوینی ذکر شده است، موردی که در نهج البلاغه در خطبه قاصعه آمده است آنجا که می‌فرماید: «وَلَقَدْ کُنتُ مَعَهُ صلی الله علیه و آله کَما اتاهُ المَلَأ مِنْ قُرَیْشٍ فَقالوا لَهُ یا مُحَمَّدُ ...»:

«من همراه او بودم هنگامی که سران قریش نزد وی آمدند، گفتند: ای محمد صلی الله علیه و آله تو ادعای بزرگی کرده‌ای ادعایی که هیچ کدام از پدران و خاندانت چنین ادعایی نکرده‌اند ما از تو یک معجزه می‌خواهیم اگر پاسخ مثبت دهی و آن را به انجام برسانی می‌دانیم تو پیامبر هستی، و اگر انجام ندهی بر ما روشن می‌شود که ساحر و دروغگویی!»

پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: «خواسته شما چیست»؟ گفتند: این درخت را صدا بزن که از ریشه بر آمده جلو آید و پیش رویت بایستد فرمود: «خداوند بر همه چیز توانا است اگر خداوند این عمل را انجام دهد آیا ایمان می‌آورید؟ گواهی به حق می‌دهید؟

گفتند: آری، فرمود «به زودی آنچه را می‌خواهید به شما ارائه خواهم داد و می‌دانم که شما به سوی خیر و نیکی باز نخواهید گشت؛ و در میان شما کسی است که در درون چاه (بدر) افکنده خواهد شد، و نیز کسی است که لشکر احزاب را به راه خواهد انداخت! سپس صدا زد «ای درخت! اگر به خدا و روز واپسین ایمان داری و می‌دانی که من پیامبر صلی الله علیه و آله خدا هستم از ریشه از زمین بیرون آی و نزد من آی، و به فرمان خداوند پیش من بایست»!

سوگند به کسی که او را به حق مبعوث ساخته، درخت با ریشه هایش اززمین کنده شد، پیش آمد و به شدت صدا می‌کرد، همچون پرندگان به هنگامی که بال می‌زنند، و صدائی از به هم خوردن شاخه هایش در هوا پراکنده می‌شد، و در جلوی رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستاد! و شاخه هایش هم چون بال های پرندگان به هم خورد، بعضی از شاخه‌های بلند خود را بر روی پیامبر، و بعضی از آنها را بر دوش من افکند، و من در جانب راست آن حضرت بودم. امّا قریش هنگامی که این وضع را مشاهده کردند از روی کبر و غرور گفتند: «به درخت فرمان ده نصفش پیشتر آید، و نصف دیگرش در جای خود باقی بماند»

[۴۵] (۱). کافی بنا به نقل تفسیر برهان، جلد ۳، صفحه ۲۰۳، حدیث ۱.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمان داد نیمی از آن با وضعی شگفت آور و صدایی شدید به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک شد، آن چنان که نزدیک بود به آن حضرت بپیچد! باز از روی کفر و سرکشی گفتند: دستور بده این نصف باز گردد و به نصف دیگر ملحق شود! و به صورت نخستین در آید؛ پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد و چنین شد؛ من گفتم لا اله الا اللّه! ای پیامبر صلی الله علیه و آله من نخستین کسی هستم که به تو ایمان دارم؛ نخستین کسی هستم که اقرار می‌کنم «درخت با فرمان خدا برای تصدیق نبوت و اجلال و بزرگداشت برنامه و دعوتت آنچه را تو خواستی انجام داد».

امّا آنها گفتند: «نه، او ساحری است دروغگو که سحری شگفت آور دارد؛ و در سحر خویش بسیار ماهر است. ایا نبوت تو را کسی جز امثال این (منظورشان من بودم!) تصدیق می‌کند؟!». امّا من از کسانی هستم که در راه خدا از هیچ ملامتی نمی‌ترسند، از کسانی که سیمایشان سیمای صدیقان، و سخنانشان سخنان نیکان است.

شب زنده دارانند و روشنی بخش روز، به دامن قرآن تمسّک جسته‌اند و سنت‌های خدا و رسولش را احیا کرده‌اند، نه تکبر می‌ورزند و نه برتری جوئی دارند، نه خیانت می‌کنند و نه فساد به راه می‌اندازند، دل هایشان در بهشت و پیکرشان در دنیا در حال انجام وظیفه و عمل است.[٤٦]

تعبیراتی، هم چون، فرمان بده، دستور بده تا چنین و چنان شود، و کلام پیامبر صلی الله علیه و آله ای درخت! چنین و چنان کن همه و همه دلیل بر ولایت و نفوذ تکوینی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است.

نمونه‌های فراوان دیگری در کتب تاریخی و تفسیر و حدیث و منابع مختلف اسلامی اعم از شیعه و اهل سنت آمده است که ذکر همه آنها نیاز به تألیف کتاب مستقلّی دارد.

این ایات و روایات به خوبی نشان می‌دهد که اولیاء اللّه اعم از پیامبران و امامان معصوم علیهم السلام به فرمان و اذن الهی دارای قدرتی بودند که می‌توانستند در مواردی که خدا به آنها اذن داده بود؛ در جهان تکوین تصرّف کنند؛ نه فقط از طریق دعا و درخواست از خداوند، بلکه از طریق نفوذ و قدرت شخصی خدا داد که برای این تأثیرگذاری به آنها داده شده بود؛ و این همان چیزی است که ما از آن به عنوان «ولایت تکوینی» یاد می‌کنیم.

البته «ولایت تکوینی» شاخه‌های دیگری نیز دارد؛ از جمله تأثیر گذاری در قلوب آماده پذیرش حق از طریق امدادهای معنوی و روحانی، و تربیت و هدایت غیر آشکار نفوس لایق و شایسته از طریق نفوذ روحانی در آنان که آن نیز نمونه‌های فراوانی در تاریخ اسلام دارد.

افرادی بودند که خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله یا امام معصوم علیه السلام می‌رسیدند؛ در یک لحظه انقلاب و دگرگونی عجیبی در آنها پیدا می‌شد به گونه‌ای که با موازین و مقیاس‌های عادی سازگار نبود؛ و به دنبال آن برنامه زندگی آنها به کلّی دگرگون می‌شد.این تحوّل و دگرگونی سریع و خارق العاده نیز از آثار «ولایت تکوینی» و تأثیر گذاری در نفوس قابل و لایق صورت می‌گرفت.

---

[٤٦] (١). نهج البلاغه، خطبه قاصعه.

فصل چهارم: ولایت خاصّه (ولایت به مفهوم حکومت)

در ابتدا به سراغ آیات قرآن می‌رویم و آنچه را در زمینه امامت خاصّه وارد شده است، مورد بررسی قرار می‌دهیم :

آیات را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد:

۱- ایاتی که به طور مستقیم، مسأله امامت را مورد توجّه قرار می‌دهد و به وضوح از آن بحث می‌کند.

۲- آیاتی که به طور غیر مستقیم از این مسأله بحث می‌کند.

گر چه آیات در هر دو قسمت فراوان است؛ ولی بنابراین است که آنچه روشن‌تر در هر دو بخش است گزینش شود و مورد بحث قرار گیرد.

ایات بخش اوّل

۱- آیه تبلیغ و داستان غدیر۲- آیه ولایت۳- آیه اولی الامر٤- آیه صادقین۵- آیه قربی

بخش دوّم آیات فضایل است. در این بخش آیاتی مستقیماً مسأله خلافت و ولایت را مطرح نمی‌کنند؛ اما فضائلی برای امیر مؤمنان علی علیه السلام اثبات می‌کند که او را برترین امّت محمد صلی الله علیه و آله و والاترین شخصیت بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله معرفی می‌کند که با ضمیمه کردن یک مقدمه واضح عقلی- ترجیح مرجوح برراجح قبیح است- نتیجه می‌گیریم: کسی شایسته‌تر از او برای رهبری امت بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله نیست. این آیات بسیار وسیع است که از میان آنها به ٢٦ آیه اشاره می‌شود.

۱- آیه مباهله۲- آیه خیر البریّه۳- آیه لیلهٔ المبیت٤- آیه حکمت۵- آیات سوره هل اتی٦- آیات آغاز سوره برائت۷- آیه سقایهٔ الحاج۸- آیه صالح المؤمنین۹- آیه وزارت۱۰و۱۱- آیات سوره احزاب۱۲- آیه بیّنه و شاهد۱۳- آیه صدیقون۱٤- آیه نور۱۵- آیه انذار۱٦- آیه مرج البحرین۱۷- آیه نجوی۱۸- آیه سابقون۱۹- آیه اذن و اعیهٔ۲۰- آیه مودّت۲۱- آیه منافقون۲۲- آیه ایذاء۲۳- آیه انفاق۲٤- آیه محبت۲۵- آیه مسئولون۲٦-ایه مرضات

دلالت آیات قرآن کریم بر ولایت برخی از انبیا و ائمه معصومین علیهم السلام:[٤٧]

در قرآن کریم، آیات متعددی وجود دارد که از آنها استفاده می‌شود. خداوند سبحان، ولایت به مفهوم حکومت را برای پیامبر اکرم (ص) و تعدادی از پیامبران پیش از وی و نیز ائمه معصومین (ع) اعتبار نموده است:

۱- دلالت آیهٔ وَ إِذِ ابْتَلىٰ إِبْراهِيمَ ...

[٤٧] این بخش بر گرفته از کتاب مبانی فقهی حکومت اسلامی ج۱ می باشد.

: وَ إِذِ ابْتَلىٰ إِبْراهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ، قالَ إِنِّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ إِماماً، قالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِی، قالَ لا يَنالُ عَهْدِی الظّالِمِينَ.»

«و هنگامی که خداوند، ابراهیم را به اموری چند آزمود و او همه را به پایان برد گفت: من تو را به پیشوایی مردم برگزیدم، گفت: و از فرزندانم؟ گفت عهد من هرگز به ستمکاران نخواهد رسید.»

در کتاب اصول کافی از حضرت امام صادق (ع) روایتی نقل شده که آن حضرت فرمود:

«همانا خداوند، حضرت ابراهیم را به عنوان بندۀ خود برگزید پیش از آنکه به عنوان نبی برگزیند، و به عنوان نبی برگزید پیش از آنکه به عنوان رسول برگزیند، و به عنوان رسول برگزید پیش از آنکه به عنوان خلیل برگزیند، و به عنوان خلیل برگزید پیش از آنکه به عنوان امام برگزیند و هنگامی که تمام این مراتب برای وی گرد آمد فرمود: من تو را به پیشوایی مردم برگزیدم (انی جاعلک للناس اماما)، آنگاه حضرت فرمود: از بزرگی و ارزش این مقام در نزد حضرت ابراهیم بود که فرمود: و من ذریّتی؟ (و از فرزندان من هم؟ [48]).

از این روایت و از آیۀ فوق که خداوند سبحان از امامت و رهبری به عهد تعبیر نموده، آنگاه آن را به خود منسوب نموده و فرموده «عهد من» (عهدی). و نیز فرموده «انی جاعلک» یعنی من تو را به این مقام منصوب می‌کنم. به خوبی اهمیت مقام امامت مشخص می‌گردد.

و نیز چون خداوند، ابراهیم را بدین مقام منصوب نموده است مخالفت با او مخالفت با خداوند متعال محسوب می‌شود.

۲- دلالت آیۀ: يا داوُدُ إِنّا جَعَلْناکَ خَلِيفَةً ...:«يا داوُدُ إِنّا جَعَلْناکَ خَلِيفَةً فِی الْأَرْضِ فَاحْکُمْ بَيْنَ النّاسِ بِالْحَقِّ» [49]. «ای داود، ما تو را در زمین مقام خلافت دادیم، پس بین مردم به حق حکم نما».

آنچه از آیۀ فوق استفاده می‌شود این است که حضرت داود با اینکه از پیش، پیامبر بود و مقام نبوت را داشت، امّا اگر خداوند مقام خلافت خود را به وی اعطا نفرموده بود، احکام مولوی و حکومتی برای وی مسلّم نمی‌گشت، و اطاعت از وی بر مردم واجب نمی‌شد، لکن پس از آنکه خداوند وی را به عنوان جانشینی خود در زمین برگزید مشروعیت ولایت و پیشوایی یافت و حکومت و داوری بین مردم حق وی گردید و به همین جهت در آیه شریفه، این معنی با «فاء» تفریع «فاحکم، پس حکم کن» مشخص شده است.

۳- دلالت آیۀ: النَّبِیُّ أَوْلىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ ...: النَّبِیُّ أَوْلىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَزْواجُهُ أُمَّهاتُهُمْ وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلىٰ بِبَعْضٍ فِی کِتابِ اللّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُهاجِرِينَ» [50].

---

[48]. «ان الله تبارك و تعالى اتخذ ابراهيم عبدا قبل ان يتخذه نبيا و ان الله اتخذه نبياً قبل ان يتخذه رسولا و ان اللّه اتخذه رسولا قبل ان يتخذه خليلا و ان الله اتخذه خليلا قبل ان يجعله اماما، فلما جمع له الاشياء قال: انى جاعلك للناس اماما قال: فمن عظمها فى عين ابراهيم قال: و من ذريتى». كافى، جلد ۱/ ۱۷۵ كتاب الحجة، باب طبقات الانبياء و الرسل و الائمه (ع)، حديث ۲.

[49] .سورۀ ص/ ۲۶

[50]. احزاب/ ۶

«پیامبر اولی به مؤمنان است از خود آنان، و همسران وی به حکم مادران مؤمنان هستند، و برخی از اقوام و خویشان اولی هستند به برخی در کتاب خداوند از مؤمنین و مهاجرین» (در ارث).

آیهٔ فوق، وجود مبارک پیامبر (ص) را اولی به تصرف در امور مؤمنان دانسته و بطور قطع این اولویت در تصرف چیزی علاوه بر مقام نبوت آن حضرت است. و در قرآن کریم آیاتی که دلالت بر ولایت آن حضرت از جانب خداوند تبارک و تعالی داشته باشد بسیار است که این آیه یکی از آنها محسوب می‌شود.

فهرست منابع

۱-قران کریم

۲- نجف‌آبادی، حسین علی منتظری- مبانی فقهی حکومت اسلامی ، مترجم: صلواتی، محمود و شکوری، ابو الفضل،مؤسسه کیهان، تاریخ نشر: ۱۴۰۹ هـ ق نوبت چاپ: اول

۳- تهرانی، سید محمد حسین حسینی،ولایت فقیه در حکومت اسلام، انتشارات علامه طباطبایی، تاریخ نشر: ۱٤۲۱ هـ ق، مکان چاپ: مشهد- ایران، نوبت چاپ: دوم

٤- نهاوندی، محمد ملکی، اموزش مفردات قرآن، اتشارات وثوق، تاریخ نشر: ۱۳۹۲، مکان چاپ: ایران، نوبت چاپ:اول

۵- فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، ناشر: نشر هجرت، مکان چاپ: قم، نوبت چاپ: دوم

٦- ابن درید، محمد بن حسن، جمهرة اللغة، ناشر: دار العلم للملايين، مکان چاپ: بیروت، نوبت چاپ: اول

۷- ازهری، محمد بن احمد ،تهذیب اللغة، ۱۵ناشر: دار احیاء التراث العربی مکان چاپ: بیروت‌نوبت چاپ: اول